

کارنامه اقتصادی ترامپ در سیاست منطقه‌ای از منظر واقع‌گرایی

حمید رضا کیاست

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، واحد بین‌المللی خرمشهر - خلیج فارس، خرمشهر، ایران

بهرام یوسفی^۱

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

حامد عامری گلستان

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

حامد محقق نیا

استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۰

چکیده

هدف از این نوشتار بررسی اقتصاد در سیاست خارجی ترامپ از منظر واقع‌گرایی می‌باشد. سوال اساسی پژوهش عبارت است از: کارنامه سیاست خارجی ترامپ در اقتصاد بین‌الملل پس از ۴ سال از ریاست جمهوری و از منظر واقع‌گرایی چگونه بوده است؟ این مطالعات به روش توصیفی - تحلیلی به انجام رسیده است. نتایج نشان می‌دهد، سیاست خارجی ترامپ مبتنی بر منافع محوری بوده چارچوب رویکرد منفعت محوری و ناسیونالیسم اقتصادی را به جهانی شدن اقتصاد بین‌الملل ترجیح می‌داد و با دید تردید به جهانی شدن اقتصاد می‌نگریست. ترامپ اعتنایی به جهانی شدن اقتصاد نداشت، او به بهانه‌ی ملی‌گرایی، بعضی پیمان‌های تجاری را لغو و یا در پی اصلاح آنان بود. ترامپ با ایجاد نظم لیبرال در آمریکا مخالف است و در پی پایان دادن به نظم بوده، به نظر اقتصاد جهانی منفعتی برای آمریکا نداشته و او در پی بازتعریف بنیادین از منافع ملی آمریکا بوده است. سیاست حمایت‌گرایی ترامپ وضعیت اقتصاد جهان را بدتر می‌کند. با روی کار آمدن دولت ترامپ، جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا دستخوش تغییرات محسوسی شده و از بین‌الملل‌گرایی لیبرال به ترکیبی از نوانزواگرایی و واقع‌گرایی تحول یافته بوده است. از مهم‌ترین شاخص‌های این نوع جهت‌گیری، اولویت دادن به اهداف ملی، اتخاذ سیاست‌های یکجانبه، مخالفت با ایفای نقش رهبری مشروع و مشارکتی آمریکا، عدم تمایل نسبت به جهانی شدن اقتصاد و عدم پایبندی آمریکا به تعهدات اخلاقی و هنجارهای بین‌المللی بوده است.

واژگان کلیدی: اقتصاد، سیاست خارجی، ترامپ، واقع‌گرایی

مقدمه

چهل و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا است. وی پیش از ورود به سیاست کارآفرین و یک چهره‌ی تلویزیونی بود. یکی از شاخصه‌های دکترین ترامپ «ابهام یا تناقض راهبردی»^۱ بوده است، خصوصاً در زمان انتخابات که ساعت به ساعت دیدگاه‌های او تغییر می‌کرد، از دیدگاه گیدئون رز سردبیر فارین افرز، چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی منسجم و موثر با این وضعیت درهاله‌ای از ابهام قرارداداشت و تلاش‌های دولت برای انجام این مهم جالب توجه بود. سیاست اولیه‌ی دولت ترامپ بی‌توجهی به معاهدات و قواعد حقوقی بین‌المللی و نادیده گرفتن نظم جهانی پدیدآمده بعد از جنگ جهانی دوم بود. از دیدگاه ترامپ، باتوجه به تعهدات روزافزون آمریکا نسبت به متحدانش و تحمیل این هزینه‌ها بر مردم آمریکا ضرورت تغییر جدی در سیاست خارجی آمریکا احساس می‌شد (اخوان و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۱۴).

اما در عالم واقع، با توجه به فرایند روبه رشد جهانی شدن در عرصه اقتصادی و نادیده گرفتن مرزها، ترامپ در سیاست خارجی خود با در پیش گرفتن روندهای برعکس جهانی شدن و تأکید بر شاخص‌هایی مثل مرزها با مشکلات و چالش‌های متعددی مواجه شد. بسیاری از مشکلات و چالش‌های جهان امروز مثل انتشار بیماری‌های مسری، تغییرات آب و هوایی، چالش‌های اقتصادی و مهاجرت در مقیاس جهانی در چارچوب حاکمیت ملی قابل حل و فصل نیستند بلکه ارتباطات پیچیده جهانی برای این امر ضروری است. بنابراین، نیاز جامعه جهانی امروز هماهنگی برای رفع چالش‌های اقتصادی در چارچوب اقتصاد جهانی است.

با اینکه ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی شعارهای تند و تیزی مطرح نمود به مرور بر اثر فشار نهادهای رسمی و غیررسمی از وعده‌های انتخاباتی خود در حوزه سیاست خارجی عدول کرد. بسیاری از مطالبی که ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی در حوزه سیاست خارجی مطرح کرده بود تغییر کرد. ترامپ در مبارزات انتخاباتی سخن از خروج از روابط فرا اقیانوسی (TPP)، خروج و یا توافق جدید در نفتا، معرفی چین به عنوان متقلب پولی و لزوم مقابله با آن خصوصاً در سازمان تجارت جهانی را مطرح نمود و وعده داد از تمام قدرت رئیس‌جمهور برای مقابله با چین استفاده کند و مکزیک و چین را به ترتیب تهدید به اعمال تعرفه ۳۵ و ۴۵ درصدی نمود (هاتزیوس و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۱). وی در اولین ماه‌های حضور در کاخ سفید نیز بر مبنای این نگرش که: به خاطر حفظ و شکوفایی جهانی، آمریکا چاره‌ای جز درگیری با متحدین اصلی و دشمنان خود ندارد (لارز، ۲۰۱۷)، ناسیونالیسم اقتصادی^۲ و حمایت‌گرایی^۳ را به عنوان دو رویکرد اصلی اقتصادی برگزید، که با ویژگی‌های خاصی همراه شد. ناسیونالیسم اقتصادی به چشم‌اندازی فراتر از سیاست‌های پایدار و جهان‌گرای این دولت در صحنه جهانی که دهه‌ها آن را اعمال نموده، اشاره دارد. در واقع،

^۱ .Strategic Ambiguity, or Incoherence

^۲ .Economic nationalism

^۳ .protectionism

رویکرد مزبور مخالف جهانی شدن بوده و بر بازارهای باز، رقابت جهانی و وابستگی اقتصادی تأکید داشت (گودیوسی، ۲۰۱۸).

در این زمینه (استراتژیک سیاست تجاری و حمایتی)، برخی دیگر از سه مفهوم «عقب نشینی جغرافیایی استراتژیک آمریکا از معاملات تجاری منطقه‌ای؛ پیروی از مدل «معامله‌گر» در روابط خارجی که بر تجارت متمرکز است و ایجاد انشعاب برای هم‌کاری‌های اقتصادی بین‌المللی سخن گفته‌اند. به زعم وی اقتصاد جهان در انتظار سیاست‌های تجاری متفاوتی از ابعاد منقبض‌تر و آمریکایی‌تر بوده و بر این پایه سرفصل‌هایی چون کاهش مالیات، کاهش مقررات، هزینه‌های زیربنایی، هزینه‌های دفاعی، مهاجرت و تجارت را در سطح داخلی مدنظر داشت سوال اساسی پژوهش عبارت است از آنکه سیاست خارجی ترامپ در جهانی شدن اقتصاد از منظر اقتصاد بین‌الملل چگونه است؟ فرضیه‌ای که قابل طرح است عبارت است از آنکه فضای سیاسی آمریکا بعد از به قدرت رسیدن ترامپ به شدت قطبی و متعصبانه شده است. دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در بسیاری از موارد، به طور فزاینده‌ای، انعطاف ناپذیر شده‌اند. ترامپ به عنوان یک رئیس‌جمهور پوپولیست با درخواست فزاینده مردم در حوزه اقتصاد مواجه است و این امر باعث اهمیت یافتن محیط داخلی آمریکا برای ترامپ شده است تا جایی که بعضی آن را سیاست انزواگرایی جدید در آمریکا نام نهاده‌اند.

در ارتباط با سیاست خارجی ترامپ، دیدگاه‌ها و متون متعددی طرح و منتشر شده که با توجه به رویکرد پژوهش حاضر که بر سیاست خارجی ترامپ در جهانی شدن اقتصاد از منظر اقتصاد بین‌الملل استوار است، می‌توان آنها را به ۲ دسته کلی تقسیم نمود:

منابعی که به سیاست خارجی ترامپ پرداخته‌اند؛ سیاست خارجی ترامپ را به لحاظ نظری دارای رگه‌هایی از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی و در بعضی موارد ملی‌گرایانه می‌دانند. منابعی که به این مورد اشاره داشته‌اند را می‌توان این‌گونه نام برد: میشل اچ فوجز (۲۰۱۹)، کریمی‌فرد (۱۳۹۷)، قنبری (۱۳۹۷)، سلیمان زاده و همکاران (۱۳۹۷)، محمود یزدان‌فام (۱۳۹۵)، «دنیل کوئین میلز» و «استیون رزفیلد» (۲۰۱۷)، الیلی (۲۰۱۷)، لارز (۲۰۱۷)،

منابعی که به رابطه سیاست خارجی ترامپ و اقتصاد بین‌الملل پرداخته‌اند؛ در این منابع به ویژگی‌های سیاست خارجی ترامپ از جمله یکجانبه‌گرایی پرداخته شده و به رابطه‌ی آن با تأکید بر منافع ملی ایالات متحده و با رویکردی اقتصادمحور پرداخته شده است، در این مورد می‌توان به این منابع اشاره داشت: جاستین کوپر (۲۰۱۹)، براتی (۱۳۹۷)، بیگدلی و خبیری (۱۳۹۶)، کراتمارر (۲۰۱۷)، کولز (۲۰۱۷)، والت (۲۰۱۶).

چنان‌که ملاحظه می‌شود عمده منابع گفته شده از حیث نوع رابطه بین متغیرهای پژوهش، با نوشتار حاضر متفاوت هستند. بدین معنا که عمدتاً به سیاست خارجی ترامپ توجه شده و از عامل «جهانی شدن اقتصاد» کمتر سخن به میان آمده که نوآوری پژوهش حاضر را شکل می‌دهد.

رویکرد نظری

رویکرد واقع‌گرایی

نظریه‌ی واقع‌گرایی یکی از رویکردهای اساسی روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، که به رخدادهای سیاسی نگاهی بدبینانه و شکاکانه دارد (کریمی فرد، ۱۳۹۷: ۲۸۷). این تئوری بعد از جنگ جهانی دوم بر روابط بین‌الملل سیطره پیدا کرد. دولت‌ها در نقش بازیگران اصلی روابط بین‌الملل برای بقا و دستیابی به امنیت، خودیاری و راهبرد اتحاد یا ائتلاف برای مقابله با تهدیدات را در دستور کار خود قرار می‌دهند.

ویلیام ولفورث از صاحب‌نظران واقع‌گرایی بر مولفه‌های زیر در این دیدگاه تاکید دارد:

«دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند، اصول اخلاقی جهان شمول در مورد دولت‌ها کاربردی ندارد، دولت‌ها منافع را بر اساس قدرت مادی محاسبه می‌کنند، حقوق و نهادهای بین‌المللی نقش حاشیه‌ای و فرعی در روابط بین‌الملل دارند، نظام بین‌الملل اقتدارگرای است^۱، دولت‌ها به همدیگر اعتماد و اطمینان کافی ندارند، زور را عنصر مفید و کاربردی در روابط بین‌الملل می‌دانند، سیاست موازنه قدرت بر روابط بین‌الملل مسلط است (ولفورث، ۲۰۰۸: ۳۲). در مورد سیاست خارجی ترامپ و رویکرد او به نظریه‌ی واقع‌گرایی این طور تحلیل انجام می‌شود که؛ ترامپ^۲ در سخنرانی خود در آوریل ۲۰۱۶، عملیات اوباما را در مورد سیاست خارجی (مانند جنگ با عراق) اشتباه دانسته و او را به تضعیف آمریکا و منافعش متهم کرده است (ترامپ، ۲۰۱۶: ۵). استفن والت اندیشمند نواقع‌گرا معتقد است، نگرش ترامپ به اشتباه در جنگ با عراق او را به واقع‌گرایی نزدیک می‌کرد؛ هرچند او معتقد بود، بعضی سخنان او در تناقض با برخی عناصر واقع‌گرایی بوده‌اند (والت، ۲۰۱۶: ۲).

بنابراین تشویق کشورهای دیگر برای مهار قدرت‌های در حال ظهور در اروپا، آسیای شمال شرقی و خلیج فارس، تعامل با کشورها فارغ از ماهیت درونی و طبیعت آنها، تهدید به کاربرد زور در حوزه سیاست خارجی، سیاست‌های اقتصادی خارجی، بی‌توجهی به دموکراسی و حقوق بشر در روابط خارجی و عدم توجه به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مثل اتحادیه اروپا، ناتو، توافقنامه پاریس و ... از نشانه‌های واقع‌گرایی در سیاست خارجی ترامپ است. هر چند منتقدان بر این نظرند که، طرز فکر ترامپ ماهیت یغماگری داشت و در تضاد با مفهوم واقع‌گرایی قرار می‌گرفت (پل پیلاز، ۲۰۱۸؛ گیدئون رز، ۲۰۱۷؛ دانیل درزرنر، ۲۰۱۶).

سیاست اقتصادی ترامپ

روسای جمهور بعنوان بالاترین مقام اجرایی کشورها و همچنین نخست وزیران روش‌های خاص خود در رهبری جامعه را دارند. خلق و خوی رئیس جمهور در کار، چگونگی ارتباط داشتن با اطرافیان، چگونگی دست یافتن به اطلاعات و نوع ساختار ذهن رئیس جمهور در نگرش یک کشور به سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در این حوزه موثر است (کاربو جولایت، ۱۹۹۷: ۵۵۳). هر رئیس جمهور بر روی پروسه سیاست خارجی کشورش کنترل داشته و تصمیمات نهایی در این زمینه توسط او اتخاذ می‌گردد.

^۱ همه واقع‌گرایان بر این باورند که نظام بین‌الملل اقتدارگرای است (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۹۷).

از بعد اقتصادی، آنچه که باعث شد بعد از ارتقاء آمریکا به جایگاه رهبری بخش عمده‌ای از جهان در سال ۱۹۴۵، تفکر سنتی انزوگرایی را کنار نهاده و در سودای نقش جهانی قرار بگیرد، در هم تنیدگی واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم بود که این کشور را به اشاعه تجارت آزاد در جهان سوق داد. آنان به این نکته توجه داشتند که آمریکا برای توسعه اقتصادی در داخل، نیازمند دسترسی به بازارها برای فروش کالاهای خود است و بدین جهت بود که تاکید فراوان برای دسترسی آزاد به بازارها و مواد خام یکی از ستون‌های حیات دهنده منافع ملی در آمد (دهشمار، ۱۳۸۶: ۱۶۳). این جابه‌جایی استراتژی برای سیاست خارجی آمریکا در شرایطی بود که کشورهای ابرقدرت گذشته همچون فرانسه و انگلیس حتی با وجود پیروزی بر آلمان و ژاپن به علت خرابی‌ها و مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ، دیگر توانایی ایفای نقش ابرقدرتی جهانی نداشتند. بدین جهت آمریکا با موقعیت ممتاز خود، ایجاد نهادهای بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد^۱ را که در آنها تاکید بر حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بود را، در اولویت اصلی سیاست خارجی خود قرار داد تا در فضایی جدید به دنبال کسب منافع ملی خود باشد (دهشمار، ۱۳۹۵: ۱۹).

سیاست خارجی دولت باراک اوباما همواره از منطق «بین‌الملل‌گرایی لیبرال» تبعیت می‌کرد (رنشان، ۲۰۱۲: ۱۵). بین‌الملل‌گرایان موافق اولویت دادن به اهداف بین‌المللی به‌جای اهداف ملی، تمرکز بر سراسر جهان به جای کشورهای و مناطق خاص جغرافیایی، چندجانبه‌گرایی به جای یکجانبه‌گرایی، ایفای نقش رهبری مشروع و مشارکتی به جای رهبری ضعیف و یک جانبه و از طرف دیگر، موافق درگیر شدن در امور بین‌الملل، مخالف نسبی نظامی‌گرایی و مداخله‌گرایی، طرفدار سرسخت جهانی‌شدن (اقتصاد) و پایبند به تعهدات اخلاقی هستند. اوباما با اتخاذ رویکرد بین‌الملل‌گرایی لیبرال به دنبال بهبود وجهه ایالات متحده و تبدیل آن به یک هژمون چندجانبه‌گرا در مقایسه با زمان حکومت جورج بوش بود که آمریکا یک نقش امپراتورمآبانه را ایفا می‌کرد (دیوید و گروندین، ۲۰۱۶: ۲۲۲).

کراتمارر (۲۰۱۷) معتقد است؛ در حوزه سیاست خارجی، ترامپ درصدد بازتعریف بنیادین منافع ملی آمریکا بود. از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی اوباما بازی با حاصل جمع جبری صفر و سهم آمریکا در این بازی باخت بود. صنایع کشورهای خارجی با هزینه آمریکا پیشرفت کرده اند و آمریکا کمک‌های مالی فراوانی به ارتش کشورهای دیگر کرده است درحالی که خزانه آمریکا تهی شده است.

منشأ سیاست‌های اعلانی و اعمالی ترامپ به لحاظ مجموعه باورها قبل از هر چیز به نگرش اقتصادی او بر می‌گردد. حتی گفته می‌شود، رهیافت ترامپ در خاورمیانه ترکیبی از نظامی‌گری با ناسیونالیسم اقتصادی است (ماسالنجد، ۲۰۱۸: ۳۸) ترامپ را ناسیونالیست اقتصادی و مرکانتیلیست می‌خوانند. ترامپ واگرایی بازرگانی را بر همگرایی ترجیح می‌داد و معتقد بود نتیجه افزایش همگرایی در حوزه اقتصادی و بازرگانی نهایتاً تضعیف اقتصاد ایالات متحده و به ضرر شهروندان آمریکا می‌باشد. مخالفت ترامپ با نفتا و دیگر نهادهای اقتصادی بین‌المللی در چنین چارچوبی قرار دارد. این نوع نگرش ترامپ حتی مورد پذیرش برخی از هم‌حزبی‌های جمهوری خواهانش نیز نبود (کریمی فرد، ۱۳۹۷: ۱۴). افراط ترامپ در ملی‌گرایی اقتصادی موجب شده بود تا گفته شود ترامپیسم در واقع نوعی انزوگرایی است. البته چنین

برداشتی چندان با منطق انزوگرایی فاصله ندارد. زیرا منطق انزوگرایی معتقد است که ایالات متحده باید از تعهدات دردرساز بیرونی پرهیز کند تا به اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی‌اش در داخل آسیب نرسد. با این حال نمی‌توان راهبرد خارجی آمریکا را در این دوره انزوگرایی بدانیم. برخی معتقدند که با در نظر گرفتن شعار «نخست آمریکا»^۱ و یا اینکه آمریکا را دوباره بزرگ کنیم^۲. منطق سیاست خارجی ترامپ ترکیبی از انزوگرایی، یک جانبه‌گرایی و برتری‌جویی خواهد بود.

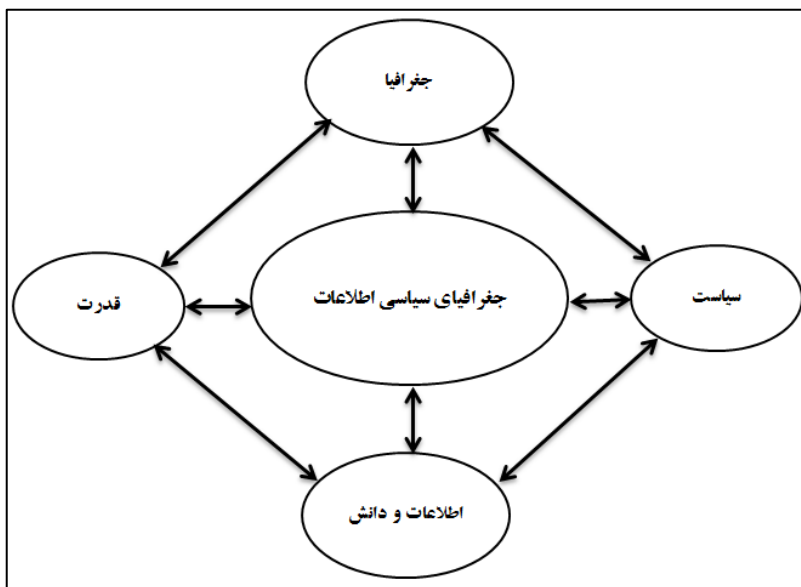
بدیهی است چنین برداشت منفی از همگرایی بازرگانی برای ایالات متحده در جایگاه قدرت هژمون بین‌المللی و به ویژه بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا با سطحی از روابط متقابل بسیار پیچیده، تأثیراتی بر روی سیاست خارجی آمریکا خواهد داشت. به خصوص آن که ترامپ با طرح شعارهایی همانند «نخست آمریکا» و گنجاندن آن در متن سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده، به نوعی خود را پرچم‌دار سیاست خارجی ملی گرا قلمداد می‌کند. شخصیت انسان‌ها در کارکرد آن‌ها تأثیر مستقیم دارد. اما در برخی از اوقات این تأثیر دو چندان می‌گردد. خصوصیت‌های فردی در شرایط زیر تأثیر بیشتری بر روی وظایف بازیگر دارد:

۱- موقعیت‌های مبهم مانند موقعیت نو، پیچیده و یا متناقض

۲- جهت خلق و خوهای اصلی بازیگر در جهت خلاف رویه‌های رایج باشد

۳- بازیگر در موضوعات سیاسی دخالت داشته باشد.

۴- از او تقاضای یک فعالیت سیاسی در سطح بالا را داشته باشند (گرینستین، ۱۹۶۹: ۶۶).



شکل ۱: رابطه قدرت سیاسی در جغرافیای سیاسی اطلاعات

منبع: نویسندگان، ۱۴۰۰

به نظر می‌رسد دولت ترامپ به دلیل ایجاد شکاف‌های سیاسی و ساختاری در داخل آمریکا و بی‌توجهی به بنیان‌های تاریخی نظام بین‌الملل و سیاست خارجی آمریکا در تأمین اهداف و منافع آمریکا با موانع و مشکلات بزرگی روبرو بوده و ناگزیر به تعدیل در مواضع اعلامی خود در سیاست خارجی شد.

«دنیل کوئین میلز» و «استیون رزفیلد» (۲۰۱۷) معتقدند؛ ناسیونالیسم دمکراتیک به این معناست که کل جامعه آمریکا یک خانواده بزرگ هستند که اعضای آن برای گذران زندگی خود نیازهایی مشروع دارند که البته تأمین این نیازها به تأمین نیازهای مردم خارج از آمریکا ارجحیت دارند. به اعتقاد نویسندگان، هرچند که دونالد ترامپ این نیازها و لزوم توجه به آنها را بیان کرده بود، اما راهکاری برای حل آنها نداشت. آنها معتقدند چارچوب تغییری که برای سیاست خارجی آمریکا ارائه داده‌اند به شکلی طراحی و تنظیم شد که نه تنها دونالد ترامپ، بلکه هر رئیس‌جمهور دیگری هم به جای وی، بر مسند قدرت آمریکا تکیه بزند، قادر خواهد بود آن را اجرا کند.

جالب این است که در معیارهای ارزیابی ترامپ از سیاست خارجی دولت اوباما نیز شاخص اقتصادی دارای جنبه برجسته‌تر بود. ترامپ خود را ناجی آمریکا و راه حل مشکلاتی معرفی می‌کند که از نظر او اوباما در طی هشت سال ایجاد کرده است. البته ترامپ سیاست‌های نظامی روسای جمهور قبلی را نیز از چند جهت مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر او سیاست‌های روسای جمهور پیشین منجر به شکست آمریکا در تمامی جنگ‌های گذشته، و در نتیجه مخدوش شدن چهره نظامی ایالات متحده شده است.

اما فضای سیاسی آمریکا بعد از به قدرت رسیدن ترامپ به شدت قطبی و متعصبانه شده بود. دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در بسیاری از موارد، به طور فزاینده‌ای، انعطاف ناپذیر شدند. ترامپ به عنوان یک رئیس‌جمهور پوپولیست با درخواست فزاینده مردم در حوزه اقتصاد مواجه بود و این امر باعث اهمیت یافتن محیط داخلی آمریکا برای ترامپ شده بود تا جایی که بعضی آن را سیاست انزواگرایی جدید در آمریکا نام نهاده‌اند.

محدوده مورد مطالعه:

خاورمیانه در تقاطع سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا، در مجاورت اقیانوس هند قرار گرفته است و پنج دریای مدیترانه، احمر، خزر، سیاه و خلیج فارس در آن واقع شده‌اند. همچنین وجود چهار تنگه بزرگ در میان انشعاب اقیانوسها، بندرها و راههای دریایی سبب شده است تا از دیرباز این منطقه به لحاظ تجاری و نظامی اهمیت راهبردی داشته باشد. احداث آبراهه سوئز در ۱۸۶۹/۱۲۸۶، اقیانوس اطلس و هند را به یکدیگر متصل کرد. افزون بر این، اکتشاف نفت در خاورمیانه در اوایل دهه ۱۳۰۰ش / ۱۹۲۰ و انتقال و توزیع آن، بر اهمیت راهبردی این منطقه افزود و منازعه و رقابت قدرتهای بزرگ را در آن تشدید کرد.



نقشه ۱. سیاست منطقه‌ای ترامپ در مورد خاورمیانه

منبع: نویسندگان، ۱۴۰۰

یافته‌های پژوهش

اقتصاد و واقع‌گرایی در سیاست خارجی ترامپ

همه واقع‌گرایان بر این باورند که نظام بین‌الملل اقتدارگرای است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۷). در چنین محیطی دولت‌ها برای تأمین امنیت، بازار و .. با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. ماهیت چنین رقابتی براساس بازی با حاصل جمع جبری صفر تبیین می‌شود (قوم، ۱۳۸۶: ۸۰).

آمریکا آزادی و استقلال را آرمان‌های خیر برای همه می‌داند اما تنها حامی و قهرمان ملت خود است؛ در این زمینه برخی صاحب‌نظران سیاست خارجی ترامپ را «منفعت‌محور» عنوان می‌کنند. ترامپ در پی این بود که منافع مالی و ژئواستراتژیک آمریکا و ارتباط دوجانبه با متحدان این کشور را به نهایت تعالی برساند. همان‌طور که گفته شد، ایده‌ی «نخست آمریکا» از سوی ترامپ مطرح می‌شود. به زعم او آمریکا به دنبال تقویت کشور خود است و تمایلی به دخالت در نزاع‌های خارجی، جهت دفاع از آزادی و دموکراسی ندارد (چرکائویی، ۲۰۱۶: ۳).

مشاوران و اطرافیان ترامپ را افرادی ایدئولوژی‌گرا و عمل‌گرا^۱ تشکیل داده است.^۲ نظریه‌پردازانی مثل استیو بنن با ابراز نفرت از وضعیت موجود، درصدد هستند با انجام یک شورش هیجانی و احساسی به عصر طلایی آمریکا بازگردند. این امر در امور داخلی و خارجی دولت ترامپ قابل مشاهده است.

جناح عملگرا با اعتقاد به رویکرد «نخست آمریکا» درصدد است تعامل و همکاری را در سیاست خارجی مدنظر قرار دهد. وضعیت رئیس‌جمهور غالباً نامعلوم است. او علاوه بر شنیدن نظرات هر دو جناح، با تعصبات و ترجیحات شخصی نیز با مسائل روبه‌رو می‌شود. استعفا یا برکناری بعضی از افراد شاخص ایدئولوژیک مثل استیو بنون نشان می‌دهد که ترامپ بیشتر تحت تأثیر جناح عملگرا است (لارز، ۲۰۱۷: ۴).

1 pragmatic

۲. جناح ایدئولوژی‌گرا درصدد است با تضعیف نظام بوروکراتیک یا اداری، به جکسونیسم بازگردد و برتری سفیدپوستان را برجسته کند. جناح عمل‌گرا خود را در سنت محافظه‌کاری ریگان می‌بیند (کریمی فرد، ۱۳۹۷: ۲۹۱).

بازیگران اصلی

دولت‌ها کنشگران اصلی در نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. شأن کنشگری برای دولت‌ها قائل شدن به منزله آن است که دولت‌ها واحدهایی یکپارچه و خردورز تلقی می‌شوند؛ مانند یک انسان می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۸). دو رهیافت اصلی انزوگرایی و بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا وجود دارد به گونه‌ای که می‌توان سیاست خارجی این کشور را کشمکش بین سنت‌های انزوگرایی و بین‌الملل‌گرایی دانست. انزوگرایی سیاست ایالات متحده آمریکا، پس از تأسیس تا جنگ جهانی اول بوده است. سیاست خارجی ترامپ هم تخریب «بین‌الملل‌گرایی» است؛ ایده‌ای که از سال ۱۹۵۰ م به بعد پایه و اساس ایدئولوژیک سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهد. ترامپسم^۱ به عنوان یک جریان فکری و سیاسی، در بعضی از جوامع لیبرال^۲ مورد حمایت قرار گرفته است (الیلی، ۲۰۱۷: ۳). خارج شدن آمریکا از پیمان آب و هوایی پاریس، پیمان ترانس پاسفیک، سیاستهای ملی‌گرایانه «نخست آمریکا»، حمایت‌گرایی اقتصادی و ... نوعی انزوگرایی خودخواسته است (کروز، ۲۰۱۷). بنابراین سیاست خارجی ترامپ را در حوزه عمل می‌توان در قالب دو راهبرد «نخست آمریکا» و «احیای مجدد آمریکا» دسته‌بندی کرد. امروزه با عنایت به نظریات و رویکردهای ترامپ در زمینه‌ی سیاست خارجی پژوهشگران مجدداً مباحث انزوگرایی و بین‌المللی‌گرایی را مطرح کرده‌اند (برندز، ۲۰۱۷). چرا که ترامپ در سخنرانی‌های انتخاباتی خود نقش آمریکا در جهان را به‌عنوان یکی از محورهای مهم ایجادکننده نظم جهانی بعد از جنگ جهانی دوم نادیده گرفت (هار، ۲۰۱۶).

اما با وجود انتقادات و واکنش‌های گسترده از سیاست‌های انزوگرایانه و اذعان مردم آمریکا به رویکرد بین‌الملل‌گرایی و اعتقاد آنها به اینکه آمریکا مسبب نظم جهانی است ترامپ بسیاری از جنبه‌های بنیادین دستور کار «نخست آمریکا» یعنی اعلام منسوخ کردن ناتو، راه اندازی یک جنگ تجاری با چین و ... را در اثر مواجه شدن با واقعیت‌ها کنار گذاشت (برندز، ۲۰۱۷).

بی‌اعتمادی میان کنشگران

بی‌اعتمادی به نیت و انگیزه بازیگران ویژگی دائمی نظام بین‌الملل است. حتی در صورت مطلوب بودن نیت فعلی کنشگران، اطمینانی به ثبات این وضعیت نیست بنابراین نگرانی از نیت آتی بازیگران باعث تشدید بی‌اعتمادی، فریب‌کاری و شکنندگی همکاری‌ها می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۹). از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی او با ما باعث ضعف و شکست این کشور در جهان شد. «ترامپ با انتقادات جدی از سیاست‌گذاری‌های او با ما در میدان داخلی و خارجی در پی بوجود آوردن تغییراتی در آنها شد و برخی از این تغییرات بنیادی را در برنامه‌های انتخاباتی خود اعلام کرد (چرکائویی، ۲۰۱۶: ۲). شخصیت و رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر، متناقض، حساس، و بی‌پروای ترامپ بر تعاملات خارجی آمریکا تأثیر گذاشت و این امر رهبران خارجی را نسبت به سیاست خارجی آمریکا بی‌اعتماد کرده بود

۱. ترامپسمم در واقع نوعی انزوگرایی است که در مقابل لیبرالیسم قرار می‌گیرد.

۲. مثل ماری لوپن در فرانسه و گریت ویلدر در هلند.

۳. این راهبرد نشان‌دهنده مشی یکجانبه‌گرایی و انزوگرایی در سیاست خارجی ترامپ است.

(ویکت، ۲۰۱۷). ترامپ به پدیده جهانی شدن بدبین و بی‌اعتنا و ملی‌گرایی را ترویج می‌کرد. او برخی از قراردادهای تجاری مثل نفتا را معامله‌ای بد و نامناسب می‌دانست و به دنبال اصلاح آنها است. همچنین، ترامپ بر بازسازی قدرت نظامی آمریکا بعد از چند سال کاهش بودجه و کاربرد زور در مقابل دشمنان آمریکا تأکید داشت. ترامپ تروریسم اسلامی به رهبری داعش را مهم‌ترین دشمن آمریکا می‌داند. او استفاده از قدرت نظامی برای تغییر رژیم را رد می‌کرد (گریو، ۲۰۱۶: ۸). سیاست‌گذاری‌های دولت ترامپ در مورد نادیده گرفتن رژیم‌های بین‌المللی موجود باعث لطمه به امنیت جهانی، حقوق بشر و محیط زیست می‌شد. دولت ترامپ درصدد بود با رهیافت مبتنی بر قدرت سخت، مشکلات جهانی را حل کند. طبق این رهیافت آمریکا به علت برتری قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی قدرتمندترین کشور جهان محسوب می‌شود بنابراین معاهدات و قواعد حقوقی تا آنجا برای این کشور اعتبار دارد که تضمین‌کننده منافع و امنیت آمریکا و متحدانش باشد.

از دیدگاه ترامپ، آمریکا با ایجاد نظم بین‌الملل لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم یک معامله بد انجام داده بود. بنابراین او درصدد پایان دادن به این نظم شد و برای این کار سه دلیل دارد:

الف) آمریکا با ایجاد اتحادهای نظامی تعهدات زیادی را در سرتاسر جهان پذیرفته است.

ب) اقتصاد جهانی مزیتی برای ایالات متحده آمریکا نداشته است.

ج) آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به مثابه یک مرد قدرتمند اما دلسوز رفتار کرده بود (رایت، ۲۰۱۶).

در حوزه سیاست خارجی، ترامپ درصدد بازتعریف بنیادین منافع ملی آمریکا بود. از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی او با بازی با حاصل جمع جبری صفر و سهم آمریکا در این بازی باخت بود. صنایع کشورهای خارجی با هزینه آمریکا پیشرفت کرده‌اند و آمریکا کمک‌های مالی فراوانی به ارتش کشورهای دیگر کرده است درحالی که خزانه آمریکا تهی شده بود (کراتومر، ۲۰۱۷).

قدرت

قدرت عامل تعیین‌کننده رفتار بین‌المللی است. تشویق کشورهای دیگر برای مهار قدرتهای درحال ظهور در اروپا، آسیای شمال شرقی و خلیج فارس، تعامل با کشورها فارغ از ماهیت درونی و طبیعت آنها، تهدید به کاربرد زور در حوزه سیاست خارجی، سیاست‌های اقتصادی خارجی، بی‌توجهی به دموکراسی و حقوق بشر در روابط خارجی و عدم توجه به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مثل اتحادیه اروپا، ناتو، توافقنامه پاریس و... از نشانه‌های واقع‌گرایی در سیاست خارجی ترامپ بود. نظریات در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز همچون تمامی موضوعات اصلی دیگر روابط بین‌الملل حول سه محور اساسی لیبرالیسم، رئالیسم و مارکسیسم مطرح می‌شود. اصلی‌ترین نظریات لیبرال اقتصاد سیاسی نظریه دگونی جهانی، وابستگی متقابل، جهان بدون مرز و پایان دولت - ملت ها و پایان تاریخ و پیروزی لیبرال دموکراسی می‌باشد. مهمترین نظریات واقع‌گراها در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نظریه تردید در جهانی شدن ثبات هژمونیک و حاکمیت رژیم‌های بین‌المللی است. همچنین نظریات مهمی که در حوزه‌ی

نگرش‌های مارکسیستی مطرح شده است، نظریات نظریات با موضوع سرمایه‌داری استثمارگر در لوای جهانی شدن، نظام جهانی - نقد جهانی شدن و بحران مشروعیت می باشد.

به طور کلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل یک روش تحلیلی و التقاطی مرکب از تئوری‌ها و نظریات چهار حوزه‌ی مشخص آکادمیک یعنی سیاست بین‌الملل، اقتصاد بین‌الملل، سیاست داخلی و اقتصاد داخلی می‌باشد. این رشته‌ی علمی با بهره‌گیری از تئوری‌های اقتصادی و سیاسی (داخلی و بین‌المللی) ضمن تحلیل مجموعه‌ای از مسائل که از تعامل قدرت و ثروت ناشی می‌شوند، به درک بهتر ما از وجوه و ابعاد پیچیده روابط بین‌الملل و اثرات آنها بر رفتارهای سیاسی و اقتصادی کشورها کمک می‌کند.

کارل پولانی در اثر کلاسیک خود به نام انتقال بزرگ ضمن تاکید بر این واقعیت که محور اصلی نظام مدرن اقتصادی و سیاسی، بازار خود تنظیم کننده بوده است، این چهار حوزه را در نیمه دوم قرن نوزدهم برشمرده است. به نظر وی اقتصاد بین‌الملل با نظام پایه پولی طلا، سیاست بین‌الملل با نظام موازنه قوا، اقتصاد داخلی یا اقتصاد بازار و سیاست داخلی یا دولت لیبرال نمایان می‌شده است (امیدبخش، ۱۳۸۴: ۶).

اقتصاد جهان بعد از جنگ جهانی دوم با تاکید بر اصول لیبرالیسم و تجارت آزاد گسترش چشمگیری داشت، اگر چه تا قبل از پایان جنگ سرد اقتصاد برنامه ریزی شده یا اقتصاد بر پایه اصول مارکسیسم همواره در نقطه‌ی مقابل لیبرال‌ها قرار داشت و اصول آن را به چالش می کشید، اما بدون شک برنده قطعی این نبرد خاموش لیبرال‌ها بودند. ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر برای برقراری نظم هژمونیک خود در قالب اقتصاد سیاسی لیبرال (که بر روابط این کشور و سایر هم پیمانانش حاکم بود) در پنج حوزه‌ی مهم تجارت، مالیه، مسائل نظامی و امنیتی، منابع حیاتی اقتصادی و مسائل سیاسی بین‌المللی ایفای نقش می کرد.

هژمونی آمریکا بر دو عامل مشروعیت بین‌المللی و برقراری تجارت آزاد و بین‌الملل کشورهای هم پیمان خود استوار بود (کرانسر، ۱۹۸۳: ۳۵۵) رشد و توسعه‌ی اقتصادی در کشورها سرمایه‌داری جهان لیبرال از اصلی‌ترین اهداف ایالات متحده آمریکا بود. این هدف به منظور دستیابی به یک صلح پایدار و پیشگیری از بروز جنگ جهانی دیگر از سوی آمریکا تعقیب می شد.

آمریکا در این زمان از موقعیت برتر و جایگاه ویژه‌ای در جهان برخوردار بود، توان تولیدی بالا و امکان رقابت این کشور با سایر قدرت‌های اقتصادی جهان به آمریکا امکان داد تا بتواند لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی را به خود و دیگران تحمیل کرد و بر جهان مسلط گرداند، به عبارت دیگر رشد و تئوری لیبرال کینزی با بهره‌گیری از حمایت‌های آمریکا به ایدئولوژی مسلط در سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم تبدیل شد (کوهن، پائول و بلچز، ۱۹۹۶: ۳۴)

بقا

همه کشورهای «بقا» را قطعی‌ترین هدف سیاست خارجی خود تلقی می‌کنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

منطق‌های انزوآگرایی و واقع‌گرایی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا از سایر منطق‌های دیگر برجسته‌تر بود و بین هر دو منطق و اولویت‌های سیاسی آنها نیز نوعی هماهنگی وجود داشت. رویکرد انزوآگرایی می‌تواند پیامدهای ناگوار بسیاری برای آمریکا به همراه داشته باشد. عقب‌نشینی آمریکا از ایفای نقش یک رهبر جهانی و قدرتمند می‌توانست جایگاه هژمونیک این کشور را در نظام بین‌الملل متزلزل و حتی موقعیت ابرقدرتی را از آن سلب کند. برای مثال، نتیجه عقب‌نشینی آمریکا از خاورمیانه می‌تواند تضعیف محور اسرائیل عربستان و تحکیم جایگاه ایران و روسیه در منطقه را در پی داشته باشد. همچنین دولتهایی که تا آن زمان تضمین‌های امنیتی قدرتمندی از سوی آمریکا دریافت می‌کردند، به دلیل برداشته شدن چتر امنیتی آمریکا ممکن است به منظور برخوردارشدن از خودکفایی در شرایط آنارشیک، اشاعهٔ تسلیحات هسته‌ای و کشتار جمعی را دنبال کنند.

دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، در سال ۲۰۱۶ م^۱، وعده داد نقش، منافع، و اهداف این کشور را در خصوص نهادها و ترتیبات بین‌المللی بازتعریف کند (استفان والت، ۲۰۱۹). اهداف مدنظر ترامپ در حوزهٔ سیاست خارجی با بنیان‌های نظم حاکم بر جهان در تضاد بود. در صورت اجرایی شدن سیاست خارجی مدنظر ترامپ، نظم جهانی مبتنی بر هنجارها، قواعد و عرف‌های حاکم بر روابط و مناسبات بین کنشگران سیاسی به صورت نظام‌مند تضعیف شد. دولت ترامپ با رویکردی یکجانبه‌گرایی قصد داشت با حاکمیت قدرت (و نه حاکمیت قانون) به منافع و امنیت خود دست یابد.

در جهان واقعی سیاست، دولت جدید آمریکا نتوانست برنامه‌ای تحت عنوان یک سیاست خارجی جامع یا یک راهبرد کلان برای ایجاد نظم جهانی تنظیم کند (سیمبر، رضایی، ۱۳۹۱: ۲۵). واکنش به رویدادهای روزانه و ایجاد سیاست خارجی براساس ویژگی‌های شخصی ترامپ از مشخصات سیاست خارجی آمریکا در دورهٔ خود بود. ترامپ درصدد ارتقای موقعیت جهانی کشور خود بود اما برای تعامل با متحدان اصلی، کسب منافع ملی، و همکاری با دولت‌های دیگر در جهت تعقیب اهداف جهانی آمریکا راه‌کاری نداشت. او به رئیس‌جمهوری متعارف تبدیل نشد اما بسیاری از مشاورانش، کنگره و دادگاه‌ها می‌توانستند در هنجارمند کردن^۲ رفتار او نقش مهمی ایفا کنند (لارز، ۲۰۱۷: ۱۴).

بسیاری از موضع‌گیری‌ها و طرح‌هایی که ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی در حوزهٔ سیاست خارجی مطرح کرد، تغییر کرد. درحقیقت، ترامپ مجبور شد بعضی از واقعیت‌های سیاسی را بپذیرد. روابط با چین، روسیه و ناتو در همین چارچوب قابل تحلیل بود. ترامپ در دیدار با رئیس‌جمهور چین در آوریل ۲۰۱۷ م خواستار رابطهٔ متوازن بین پکن و واشنگتن شد، درحالی که قبلاً از سیاست اقتصادی چین انتقاد کرده بود. تردید ترامپ دربارهٔ تداوم همزیستی با ناتو به حمایت آمریکا از متحدانش در ناتو تبدیل شد. همچنین او از رفتار بین‌المللی روسیه در سوریه و اوکراین و ... انتقاد کرد. این موارد نشان می‌دهد که «واقعیت» بر تفکر خام ترامپ در چند ماه ابتدایی ریاست‌جمهوری او غلبه کرده بود.

۱. در سال ۲۰۱۶، هنگامی که او سیاست خارجی ایالات متحده را «یک فاجعه کامل» خواند و سرزنش‌های مکرر سیاست خارجی را بر سر نخبگان وارد کرد و کار آنها را غیرقابل لمس و غیرقابل ارزیابی دانست. ترامپ و برنی سندرز تنها نامزدی بودند که تأیید کردند که جهانی سازی همان‌طور که وعده داده شده است تحویل نمی‌گیرد، و پیام وی با آمریکایی‌های طبقه متوسط که عمیقاً نگران شغل‌های از دست رفته، رشد درآمد مسطح و کنترل مهاجرت آرام بودند، طنین‌انداز شد.

ترامپ، همواره بر مجموعه‌ای از ایده‌های غیرمعارف خود تأکید داشت که می‌تواند نقش آمریکا را در جهان کاهش دهد. او همچنین جهت کسب منافع معتقد به اقدام‌های یکجانبه از سوی آمریکا بود. وی همواره در جریان کمپین خود بر کاهش تعهدات آمریکا تأکید داشت، این دیدگاه شامل اتحادیهایی همچون ناتو و همکاری‌های نظام امنیتی با ژاپن و کره جنوبی است (فیشر، ۲۰۱۶).

اما مهم‌ترین بعد دکترین ترامپ ناسیونالیسم اقتصادی^۱ است که وی همواره بر آن تأکید داشت و با افتخار از آن با عنوان راه نجات ایالات متحده یاد می‌کرد (برندز و کال، ۲۰۱۷).

وضعیت تجاری دولت ترامپ تعریف چندانی نداشت. مطابق آمارها، کسری تجاری دولت ترامپ در سال ۲۰۱۸ میلادی، یک چهارم بیش از زمانی بوده او دولت را در آمریکا تحویل گرفته بود.^۲ موضوعی که درکنار هزینه‌های جنگ تجاری آمریکا با چین در دوره ترامپ و نارضایتی کشاورزان آمریکایی از او، تبدیل به کابوسی جدی برای این فرد و دولتش شد. چرا که اصلی‌ترین گروهی که قربانی جنگ‌های تجاری ترامپ قرار گرفتند کشاورزان آمریکایی بودند.^۳ کشاورزانی که یکی از اصلی‌ترین گروه‌هایی بوده‌اند که در سال ۲۰۱۶ میلادی به ترامپ رای داده و اکنون از او و سیاست‌گذاری‌هایش ناراضی هستند.

منافع محوری به‌عنوان ویژگی بارز ترامپ، چهارچوب اصلی سند استراتژی امنیت ملی آمریکا را در دوران وی تشکیل داد. منافع مداری که نسبت به ارزش‌هایی که دیگر رؤسای جمهور از آن با عنوان ارزش‌های آمریکایی یا دموکراتیک یاد می‌کردند، از نظر ترامپ به‌عنوان مهم‌ترین اولویت‌های دولت وی محسوب می‌شد. یکی دیگر از بارزترین عناصر دکترین ترامپ این بود که آمریکا به‌عنوان قدرتمندترین دولت در میان دیگر بازیگران دولتی، با هیچ‌یک از آن‌ها منافع مشترکی ندارد، بلکه در روابط یک‌جانبه معاملات با آن‌ها دخیل است. از بعد امنیت داخلی ایالات متحده، دکترین ترامپ را می‌توان در بالاترین سطح امنیت داخلی تصور کرد. این مسئله شامل دیوار مرزی، کنترل سخت‌گیرانه قوانین مهاجرت^۴ به آمریکا و همچنین جلوگیری از ورود پناهندگان است. این در حالی است که در درون کابینه وی در خصوص تهدیدات خارجی که متوجه ایالات متحده است اجماع نظر وجود نداشت. با توجه به تأکید ترامپ برافزایش قابل‌توجه قدرت نظامی ایالات متحده حتی در زمینه سلاح‌های اتمی، این سند جنبه بازدارندگی نیز داشت، زیرا ترامپ معتقد بود ایالات متحده باید دارای چنان قدرت نظامی باشد که هیچ‌گاه از آن استفاده نکند (ترامپ، ۲۰۱۵: ۱۲).

از طرفی ترامپ پیشنهاد کرده بود که نیروهای باقی‌مانده آمریکایی از اروپا خارج شوند. از نظر ترامپ کارکرد ناتو منسوخ شده، همچنین وی اعتقاد داشت، چگونگی تعهد ایالات متحده به ژاپن و کره جنوبی به‌دور از فردگرایی است، زیرا ترامپ، روابط این کشور با کشورهای اروپایی و آسیایی را یک اتحاد مقدس^۵ نمی‌داند (برندز و کال، ۲۰۱۷).

1. Economic nationalism

2. <https://www.project-syndicate.org/commentary/grim-truth-about-trump-economy-by-joseph-e-stiglitz-2020-01>

3. <https://www.washingtonpost.com/news/posteverything/wp/2017/10/24/farmers-voted-heavily-for-trump-but-his-trade-policies-are-terrible-for-them/?noredirect=on>

4. U.S. immigration law

5. Holy alliance

منافع محوری ترامپ ابعاد گسترده‌ای داشت که با توجه به جایگاه ایالات متحده بعد از سال ۱۹۴۵ در نظم بین‌المللی احتمالاً در حوزه سیستم امنیت بین‌المللی نیز منعکس بود. آمریکا همچنان در سیستم بین‌المللی مشارکت جدی داشت و به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار در نظام بین‌الملل فعال بود، اما تنها برای حفظ و پیشینه‌سازی منافع ملی خود، نه برای حمایت از متحدان این کشور در مناطق مختلف و یا ارزش‌های دموکراتیک (آمریکایی).

ترامپ بعد از ورود به کاخ سفید و مواجه شدن با واقعیت‌های نظام بین‌الملل بعضی از محورهای کلیدی سیاست خارجی خود را تعدیل نمود، از جمله در برابر چین، اتحادیه‌ی اروپا، ناتو، روسیه و ...

ترامپ در فرایند تبلیغات ریاست جمهوری، سیاست تهاجمی و تجدیدنظرطلبانه خود را از منظر ملی‌گرایی اقتصادی علیه چین مطرح نمود. از دیدگاه او باید با ایجاد موانع تجاری و افزایش تعرفه‌های گمرکی بر کالاهای وارداتی خصوصاً کالاهای چینی از کالاهای آمریکایی حمایت نمود. از دیدگاه ترامپ اگر چین از مزایای پیوستن به سازمان تجارت جهانی سود برده است در عوض کارگران آمریکایی بیکار شده‌اند (پاسپیتاسری، ۲۰۱۶).

ترامپ تاکنون غیردوستانه‌ترین رویکردها را در برابر چین از خود نشان داده و حتی عبارت «تجاوز بازرگانی به عنف» را در مورد روابط چین با آمریکا به کار برد. ترامپ بر آن بود که آمریکا با میدان دادن بیش از حد به قدرت‌های اقتصادی نوپا، بازارهای جهانی بیشتری به آنها واگذار می‌کند. اعتقاد بر این است که این ایستار، برآمده از نگاه مرکانتیلیستی او به بازرگانی خارجی به‌عنوان یک بازی با نتیجه برد و باخت است (رضایی، ۱۳۹۵: ۱۷).

همچنین با به قدرت رسیدن ترامپ، اختلاف نظر بین اتحادیه اروپا و آمریکا در امور جهانی بیشتر شد. سیاست ترامپ در مورد متحدان آمریکا به خصوص اتحادیه اروپا مبتنی بر عقلانیت اقتصادی و محاسبه سود و زیان بود و این باعث شکاف بین این دو متحد سنتی شد.

ترامپ در وعده‌های انتخاباتی خود با تأکید بر منسوخ شدن^۱ پیمان امنیتی ناتو اعلام کرد که چندان به حفظ نظم لیبرال علاقه ندارد و عضویت در نهادهایی مثل ناتو را زیر سؤال برد. از دیدگاه او آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به بعد هزینه امنیت کشورهای اروپایی را پرداخته است، بنابراین عضویت طولانی مدت در ناتو را زیر سؤال برد. ترامپ معتقد است که «هزینه استقرار نیروهای ناتو بسیار زیاد است و این هزینه‌ها را می‌توان در جایی بهتر مورد استفاده قرار داد» (وایت، ۲۰۱۶) همچنین اشاره می‌کند که مأموریت سنتی آمریکا در ناتو تمام شده و این سازمان منسوخ شده است (چرکایو، ۲۰۱۶: ۳).

بررسی راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۷ نیز نشان می‌دهد که ترامپ نتوانسته است جبهه ضد روسی مستقر در نهادهای سیاسی و اجرایی آمریکا از جمله کاخ سفید، گنگره، وزرات دفاع و وزرات خارجه را با خود همراه سازد. طبق این راهبرد روسیه در بعضی از عرصه‌ها تهدیدی علیه منافع آمریکا تلقی می‌شود. روسیه درصدد تضعیف نفوذ آمریکا در جهان است. روسیه با تقویت قدرت هسته‌ای و نظامی تهدیدی برای ایالات متحده آمریکا تلقی می‌شود. علاوه بر

تهدیدات هسته‌ای، تهدیدات سایبری نیز از جانب روسیه متوجه آمریکا است. روسیه با ترکیبی از جاه‌طلبی و توانمندی نظامی در اوراسیا نفوذ کرده و باعث بی‌ثباتی در این منطقه شده است (The White House, 2017).

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان گفت: مرکانتیلیسم فلسفه و روشی است که هدف آن تنظیم زندگی اقتصادی یک ملت توسط دولت برای افزایش قدرت و امنیت کشور است. کشورهای اروپایی از قرن شانزدهم تا اواخر قرن هیجدهم از الگو و سرمشق اقتصادی مرکانتیلیسم پیروی می‌کردند (پلینو، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

ترامپ یک مرکانتیلیست و سوداگر اقتصادی شناخته شده است که برخلاف مرام اقتصادی حزب جمهور یخواه، هوادار مداخله دولت در اقتصاد و بازرگانی و اعمال سیاست‌گذاری‌های حمایت‌گرایانه بود (رضایی، ۱۳۹۵: ۱۵). سیاست حمایت‌گرایی ترامپ وضعیت اقتصاد جهان را بدتر می‌کند. این سیاست بر نظم پولی و مالی بین‌المللی تأثیر گذاشت. چنین سیاستی به دلیل تخریب تجارت جهانی، جریان‌های مالی و پولی و ایجاد جنگ‌های ارزی بی‌ثباتی نظام مالی بین‌المللی را سبب شد (پیتاکدومونیکیت، ۲۰۱۶).

«ترامپ یک ناسیونالیست اقتصادی و به سخن دیگر یک مرکانتیلیست تمام عیار بود که به افزایش همگرایی‌های اقتصادی و بازرگانی گرایش نداشت و برعکس، بیشتر در پی واگرایی بازرگانی بود. مخالفت او با نفتا هم از همین دیدگاه مایه می‌گیرد. در زمینه بازرگانی خارجی، دیدگاه‌های او با دیگر جمهوری‌خواهان چندان همسو نبود. او افزایش همگرایی آمریکا با بلوک‌های اقتصادی و بازرگانی را باعث تضعیف اقتصادی ایالات متحده آمریکا و تحمیل هزینه‌های بیهوده و گزاف به شهروندان آمریکایی می‌دانست (والث، ۲۰۱۶).

یکی از مهم‌ترین انتقادات به سیاست‌گذاری‌های اقتصادی ترامپ در حوزه بین‌الملل، مربوط به برنامه‌های مبتنی بر ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های حمایت‌گرایانه اوست». نقطه ضعف ترامپ، مخالفت آشکار او با بین‌المللی‌تر شدن اقتصاد آمریکا و از جمله پیوستن آن به پیمان‌های گوناگون بازرگانی و کشاندن آمریکا به سوی انزوا در زمینه‌های اقتصادی و بازرگانی بود.

گویی که ترامپ واقعیت‌های اقتصادی و بازرگانی جهان کنونی را به خوبی نمی‌شناخت و همچنان در رؤیای سال‌های رونق اقتصادی آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود. اندیشه‌های ترامپ امکان داشت جهان را با بن بست بازرگانی روبرو سازد و گذشته از دامن زدن به آشفتگی‌های آن زمان موجب بالاگرفتن ناسازگاری‌های سیاسی حتی میان شرکا و متحدان آمریکا شود (رضایی، ۱۳۹۵: ۱۹).

با این حال، ترامپ پس از مواجه شدن با واقعیت‌های نظام بین‌الملل در حال سوق دادن سیاست‌گذاری‌های خود به سوی عمل‌گرایی بود. او با اینکه شعار خروج از نفتا را مطرح کرده بود در مذاکراتی که در اجلاس اخیر نفتا در سال ۲۰۱۷ با کشور کانادا و مکزیک داشت بیشتر بر سیاست مذاکره برای کسب امتیاز بیشتر تأکید داشت و همین امر را نیز کشورهای فوق‌نپذیرفتند. این نتیجه در آسیا و آسیای شرقی می‌توانست به مراتب وخیم‌تر باشد، احتمال رسیدن چین به هژمونی منطقه‌ای وجود داشت و احتمال درگیری میان کره شمالی و جنوبی نیز افزایش یافت. در حوزه‌هایی که دعاوی سرزمینی وجود دارد، جنگ و تنازع افزایش می‌یابد و ترس و نگرانی اروپا از روسیه قدرتمند تنش‌های موجود

را گسترده‌تر خواهد کرد. به این ترتیب آشوب و تهدیدات در عرصه سیاست بین‌الملل به شدت گسترش می‌یابد و ایالات متحده خود بیشترین آسیب را از سیاست‌های انزواگرایانه متقبل می‌شود. از این جهت، با نگاهی واقع‌بینانه می‌توان استدلال کرد که ترامپ نتوانست در اصل تعهدات جهانی آمریکا تردید کند و آنها را نادیده بگیرد اما می‌توانست با گسترش بیش از اندازه تعهدات خارجی این کشور مخالفت کند. به این ترتیب، سیاست خارجی ترامپ را می‌توان نوانزواگرایانه دانست و نه مبتنی بر انزواگرایی مطلق. نوانزوگرایی یک سیاست خارجی منفعت محور یا نوعی راهبرد خودمدار است و از قابلیت بالایی برای تطبیق با واقع‌گرایی برخوردار است. به نظر می‌رسد تلفیق رویکرد نوانزواگرایانه و واقع‌گرایانه ترامپ کاملاً هدفمند و به مراتب کارآمدتر از سایر منطقی‌های سیاست خارجی آمریکاست. از یکسو نوانزوگرایی با پیگیری نوعی دیپلماسی غیرتعهدآور در عرصه سیاست خارجی، آمریکا را از زنجیر سازمانها، معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی دردسرساز می‌رهاند و حاکمیت آمریکا را اعاده می‌کند و از سوی دیگر واقع‌گرایی آزادی عمل بیشتری برای اقدام در هر شرایط حساس و تهدیدآمیز برای ایالات متحده فراهم می‌کند.

آنچه باعث شده که ترامپ به عنوان یک پدیده غیرقابل پیش بینی معرفی شود، نوسان او بین رویکردهای انزواگرایانه و واقع‌گرایانه در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جدید آمریکا بوده است و تنها با در نظر گرفتن هیبرید نوانزوگرایی واقع‌گرایی است که می‌توان به درک نسبتاً جامعی از منطق سیاست خارجی ترامپ دست یافت. سیاست خارجی آمریکا، خروجی و برآیند تقابل و تعامل انزواگرایان و واقع‌گرایان در گروه مشاوران او به عنوان نیروهای نسبتاً متعارض اما غالباً همسو با یکدیگر بود.

از آنجاکه رویکرد ترامپ به محاسبات ابزاری درباره منافع ملی و امنیت ملی آمریکا مربوط می‌شود، دولت او در اغلب موارد ابتدا هزینه‌های سیاست خارجی بین‌الملل‌گرایانه (تعهدآور) و سیاستهای انزواگرایانه را ارزیابی می‌کرد و سپس به طراحی نوعی سیاست خارجی مبادرت می‌ورزید که در خدمت منافع ملی و حیاتی آمریکا باشد. سیاستهای نوانزواگرایانه و واقع‌گرایانه ترامپ ممکن بود دیپلماسی عمومی، قدرت نرم و وجهه آمریکا را خدشه دار کند اما در مقابل قدرت سخت، آمادگی نظامی، سرعت و شدت عمل در واکنش به انواع تهدیدات امنیتی را افزایش می‌داد.

منابع

اخوان، بهار، یزدانی، عنایت‌الله، امیدی، علی. (۱۳۹۷). راهبرد سیاست خارجی ترامپ در قبال پرونده هسته‌ای ایران.

پژوهش‌های روابط بین‌الملل. 201-226, 8(2).

امیدبخش، اسفندیار. (۱۳۸۴). چالش‌های دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران. پنجاه و هشتمین نشست تخصصی معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک، مجمع تشخیص مصلحت نظام.

براتی، سحر. (۱۳۹۷). «بررسی مقایسه‌ای جهت‌گیری سیاست خارجی اوباما و ترامپ (۲۰۰۸-۲۰۱۸)»، پایان‌نامه

کارشناسی روابط بین‌الملل، دانشگاه یزد، پردیس علوم انسانی و اجتماعی - گروه حقوق و علوم سیاسی

دوئرتی، جمز، فالتزگراف، رابرت. (۱۳۸۸). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر قومس

دهشیار، حسین. (۱۳۸۶). **سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا**، تهران: قومس
دهشیار، حسین. (۱۳۹۵). ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی. پژوهش
های روابط بین‌الملل، 34-15، 6(22)

رضایی، مهدی. (۱۳۹۵). دیدگاه‌های اقتصادی هیلاری کلینتون و ترامپ، دو نامزد ریاست جمهوری آمریکا، **دوماهنامه سیاسی اقتصادی**، شماره ۳۰۴، صص ۱۲-۱۹

سلیمان زاده، سعید و امیدی، علی و براتی، سحر. (۱۳۹۷). راهبرد سیاست خارجی ترامپ، هیبرید نوانزواگرایی و
واقع‌گرایی، **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی**، شماره ۲۸

سیمبر، رضا، زیبایی، مهدی. (۱۳۹۱). رئالیسم جهان سوم: رهیافتی پاسخ‌گو به خاستگاه کشمکش‌های جاری در نظام
بین‌الملل. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، 6(2)، 9-35.

قنبری، سهیل. (۱۳۹۷). "نقش عربستان سعودی در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه در دوران ریاست جمهوری
اوباما و ترامپ"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، دانشکده علوم
اجتماعی.

کریمی فرد، حسین. (۱۳۹۷). **سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل**، **فصلنامه مطالعات راهبردی
سیاست گذاری عمومی**، صص ۱-۱۸

گریفتس، مارتین. (۱۳۸۸). **دانشنامه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی،
چاپ اول،

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۹). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.

یزدان فام، محمود (۱۳۹۵) **سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران**، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، 74(19)،
139-164.

Alili, Ahmad. (2017). "Trump Foreign Policy Impact in the Caucasus: Projecting Azerbaijan-USA relations for the next four years and beyond". Available at: http://cesd.az/new/wp-content/uploads/2017/01/CESD_Paper_Trump-foreign-policy-impact-in-the-Caucasus.pdf.pp 2-16.

Brands, Hal. (2017). "Can U.S. Internationalism Survive Trump? American internationalism is not dead yet, but that it faces serious long term maladies". Foreign Policy. Available at: www.foreignpolicy.com/2017/05/25/can-u-s-internationalism-survive-trump

Cherkaoui, Mohammed. (2016). "Clinton versus Trump: Two-Distant Visions for America". Available at: <http://scar.gmu.edu/sites/default/files/MCherkaoui%20Report%20on%20US%20Politics.pdf>. pp 1-17.

Cohen, Stephen D. Joel R. Paul and Robert A. Bleches. (1996). **Fundamentals of U.S. Foreign Trade Policy: Economics, Politics, Laws, and Issues**, Boulder. Westview Press.

Cruz, Roman. (2017). "Trump's isolationism on full display at international climate talks". Available at: <http://thehill.com/opinion/energy-environment/361390-trumps-isolationism-on-full-display-at-international-climate-talks>

Haar, Roberta. (2016). "The Trump effect on US foreign policy". Available at: https://www.atlcom.nl/ap_archive/pdf/AP%202016%20nr.%205/ Haar.pdf. pp 1-6.

Krauthammer, Charles. (2017). "Trump's foreign policy revolution". Available at: https://www.washingtonpost.com/opinions/global-opinions/trumps-foreign-policy-revolution/2017/01/26/c69268a6-e402-11e6-ba11-63c4b4fb5a63_story.html

Larres, Klaus. (2017). "Donald Trump and America's Grand Strategy: U.S. foreign policy toward Europe, Russia and China". Available at: <http://www.globalpolicyjournal.com/articles/conflict-and-security/donald-trump-and-america%E2%80%99s-grand-strategy-us-foreign-policy-toward-eu>.

Trump, Donald. (2015). *Crippled America: How to Make America Great Again*. New York: Simon & Schuster, Inc.

The White House. (2015). "National Security Strategy, February 2015, SEAL of the President of the United States, Available at: https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy_2.pdf

The White House. (2017). National Security Strategy 2017, The National Security Strategy Archive December 2017, Available at: <http://nssarchive.us/national-security-strategy-2017/>

Walt, Stephan. (2016). "Could There Be a Peace of Trumphalia?". Available at: <http://Foreignpolicy.com/2016/11/14/could-there-be-a-peace-of-trumphalia>

Wolfforth, William C. (2008). *Realism and Foreign Policy; Theories, Actors, Cases*. Edited by Steve Smith and Amelia Hadfield and Tim Dunne. Oxford University Press.

Walt, Stephan. M. (2018). "US grand strategy after the Cold War: Can realism explain it? Should realism guide it?", *International Relations*, Vol 32, Issue 1, pp. 1-20.

Wright, Thomas. (2016). "The 2016 presidential campaign and the crisis of US foreign policy". Available at: <https://www.lowyinstitute.org/publications/2016-presidential-campaign-and-crisis-us-foreign-policy>.